

تا به چمن حسینانش نگاه داشت که از خشکی راه بر آید چون روز شد حسین تا مادر با چمن سوختند
 و روز دهم برای نهادند چند کله از فولاد خان بسوز چون گشت حوزد لشکر با خانمیزاد و میرزا خان
 با برداشتن رو بکنار رود با نهادند بعد از چمن سبانه در بجزیره رسیدند و امر نمود که چادر برآید
 نمودند که لشکر گشت حوزده جمع شوند و از در با یکدیگر روند چون لشکر جمع کردند بنحو استعد که فردا
 بجستی در آیند که حسین رسید اینجا در بار آید فهمید که فرنگیان بدینسانند فردا آمدند حسین چمن
 نزد مسایبها گذارد و خود پشت چادر فولاد خان زخت پیشخدمتی بیرون آمد در گوشه رفت که
 حسین حوزد را با و رسانید حلقوم او را گرفت که آواز کند او را بگوشه برود و دختر را بر سینه او نهاد
 گفت راست بگو سپهرای بهرامچان هستند گفت هر دو را فولاد خان زنجیر کرده در چاهی زند
 و صد نفر با سواران را میداد حسین او را زنده بگور نمود و خود بجای فولاد خان رفت و او را
 بدو پیش نمود آمد بالای سر خانمیزاد و میرزا خان بر در از بند بجا نداده و کاغذی نوشت
 انداخت که ابغولاد کار کار حسین کرد است هر گاه میخواستم سر ترا ببریدم اما نامرد ستم
 العنقه براف و اسباب فولاد خان را برداشته بیرون آمدند با دو اسب خاصه مدی مشهور
 شکال نهاد بعد از چند روز دیگر به شکال رسیدند ابل شکال فرستاد شدند فامیرزا علیه
 خدمت بهرامچان نوشت و حسین بود بچنان آید نمود و حوزد را آوردان رسانید چون



میرخان مطلع شد بسیار خوشنودند و حسین او را مجلس خود طلبید و نوازش بسیار نمود و با خود
 حسین چهار سهو فراتش برد و او را حسین فرمودند خنده دیگر بنا کردند و نمود و تا بعد از چهار روز

هزار و اندوه چون شب شد صدای طبل بکوشن حسین رسیده خورشید اسلحه خود را پیش آورد و در عراق
 این شد و نیز صغاره بیرون آمد و در لشکر نهاد تا بدین چهار سوق رسید و دست بشیر نهاد
 و گفت ای اولین فتنه بیز از گشتن تو هزار کار و کمر و لوم که بطبع نمودن گران آمد از جابر خواسته
 و خود را در مقابل حسین گرفت و نیاید می نمودند که حسین خود را بقیعت کشیده لغزه با علی را بلند
 کرد و نیز بفرقتش زد که از دورش خوش بدر رفت که ملازمان دست بشیر را نمودند و دور
 آورد که رفتند حسین همه را از بشیر گذرانید و در بغار نهاد چون نزد شد خبر غیر حسین
 و اندک برگشت مبارک دیش نمود تا جبر آورد چهار سوق شغله کردند چون بر حسین
 اینرا شنیدند از نهادنش بر آمد و در چهار سوق نهاد و نفس را با بارگاه اگر آورد و عرض
 کرد و بشیر بار به این که حسین چه قدر بیروت است که چنین بهلولانرا شغله نموده است اگر از
 تا نفس آوردن کردند بعد از آن در طلب شد که من است خود را در چهار سوق نهادم
 و در بار از حسین را در تمام چون نامدار خان وارد چهار سوق شد حکم کرد تا چهار سوق از غنیمت نمایند
 و صدای طبل بکوشن نهاد رسیده عراق اسلحه شد و در چهار سوق نهاد و فرمود که بر خود دست
 و پنج نفر کن نامدار بر جات دست بشیر رسانید و خود را در مقابل نهادن در آورد و قید بر
 بر سر چاکستی نمودند هنوز چهل بشیر نام نشده بود که حسین بشیر اندازد که نفس که از زلفش
 در رفت و در نهاد بغار و با ستر اخت شغله شد چون نزد شد نفس نامدار را بدر خانه حسین
 بردند مضطرب شد برخواست روی بارگاه نهاد و چو کثیر العرضی اگر رسانید اگر فرمود ای تمام
 خان در لایت حاضر باشد کسی دیگر از پهلو آن خط و فرنگ باقی نماند و چاره جنبه آنکه این
 کاش باروز اول نذارک حسین آید بودیم و سخن میسر آید شده بودیم صلاح است که او را در
 بارگاه بطلبیم و نذارک او را به پنجم در دانه خدمت شاه عباس تا نیم بهرامی آن عرض کرد و بشیر
 من اگر روز اول عرض می نمودم غیر حسین جناب بجایست و ایرامیکرد اگر فرمود که جابر نزد کجایی
 تر بشیر شاه عباس قسم میدهم که فرود این بارگاه اگر داخل شو هر چه مطلب تو باشد عمل می آورم
 بارواح بهایون که سخن در این آئینت که آنکه مالیات هفت ساله را بدهم بفرموده اگر جابر جان
 جا نرود بر امحان در رضا آدم در رساند حسین را خواطر جمع نمود حسین در خلوت جابر را بید
 به اگر کجایی گفت فرادستان بوسی شرفیاب بلوم استند تا آنکه مقرر فرموده تا بهر حاجی که امر را

نایب دست بر بیخ نمود و یکرازه زهره که دو انده هزار توالتی می آمدند بجا چنانعام داد و از بی
 کار خود برفت با چینی خود را بارگاه رسانید و سحر گذشت را عرض نمود و دانه را با کبر نشاند که
 اگر گفت شجاعت او را دیده بودیم اما سخاوت او را ندیده بودیم رویه پیرامان نمود گفت خان
 نزد با سبب جلال او بروید پیرامان قبول نمود و نوبت شد حسین ایچ در خانه پیرامان و مشورت
 نمود و خواطر همیشه برخواست و بخواهد نهاد چو روز شد حسین فرمود که قیطان سر زین کردند و
 دلاوران غرق سلاح شدند تن بر قیطان مسیح ار شد و بیار در جلوه دلاوران در چهار
 جانب روان شدند از آنجا پیرامان بارگاه خود را زینت داده فرمود از در بارگاه تا پیرون
 شد با آب و چای و سبب کشیدند پیرامان مقدار پانصد نفر از امیران قریب شش نفر تا شب رفته
 در کوه ایستاده بودند که چون نفس حسین از منقاره پایید همراهی کنند و خود با جماعت بسیار از شهر
 آمدند حسین با دلاوران از کوه سرانیز شدند و آن پانصد نفر قریب شش هم ملحق شدند تا نزد
 پیرامان رسیدند چشم پیرامان بر حسین افتاد بسیار خوشوقت شد آمدند تا در بارگاه رسیدند چشم
 افتاد و محبت در دل هر دو زیاد شد فرمود تا کسی نهادند حسین بر کسی قرار گرفت اگر نوازش بسیار
 نجین نمود و پیرامان را همانند را و نمود چند کلاه از میر حسین بشنو بخت اگر رفت و عرض کرد ایشان
 در میان ترک ایستاد و مان بقی میماند که یکفر از ایران بندر مشه باج و خراج هفت ساله با گرفت
 حال گینه کار باقی مانده که حسین ایضا گفت کنی و او را با قیل و یواز در جنگ اندازی بلکه قیل او را بکشند و
 ضاد بر طرف شود اگر هر چه نمود که دست از ضاد بردارد و رای اگر را اگر داند چو روز شد حسین پیرامان
 خان داخل بارگاه شدند اگر گفت پهلوان در شجاعت کار خود را تمام کردی حال یکت کار دیگر
 باقی مانده باید با قیل و یواز جنگ کنی که آه از نهاد پیرامان بر آمد ضدید که میر حسین خیل نموده پیرامان
 اشاره نمود که قبول کنن حسین گفت قیل را پاورید آوردند حسین دست بشمشیر نموده گفت یا صلی و
 بخواست میر حسین گفت بجز به چاره او را بکنی حسین سپهر را پاره کرده و فرود در مقابل قیل
 رسانید خبر بجرم رسید خابخی بکم دختر شاه طما سبب مادر اکبر در بالای نام رویه استاده
 و هفت خابخی پیش خود نهاده که اگر خابقی آید و او را نشان کند که قیل حمله بر حسین آورد که حسین بفره
 از جگر کشید و مشت بر کله معاند زد که مغزش سر از ریشد و چنان گدای بر قیل آشنا
 نمود که بدو را آوردند حسین در راه در مقابل قیل گرفت قیل مست آمده و خرطوم را بجانب

حسین دراز نمود حسین و تنخور را دم خور طوم داد حاجتی بگم و غریبانان دست در میان
گوشی عمره یا طهر آگسید و قبل و اهر و ولایت بلند بضر بخواه ندع هیچ خورد و خنجر از زمین بر
که حاجتی بگم ز بار از مالای مام شار نمود و میر حسین پیشا نشد و از بارگاه طبر و نرفت و بگر نواریک
بسیار بحسین نمود از نور که دست شد میر حسین پیشا بگر آید و گفت سنان در ک حسین ای بنده
باید تا بکمال و بگر در پیشه نماید و احدالی شهر را بکنند بعد تدارک اورا به پیشی و بعد حسین بیار کنگه
اگر گفت کار خورا تمام نمودی از روزیکه تو با بنو لایت بدتی بانی تا جر بریده شد و باید تا بکمال
بهر احدالی مشغول باشی که ولایت برقرار شود آنوقت تدارک تو را دیده بروی حسین گفت
من لایطی دار و غه کی این ولایت را میکنم که شب بفرمان من بشد که هر کس بعد از طلس سه بدون
اورا سگم باره کنم تا چنین زمانی ندی میزدیم اگر فرمود ما رفتم احدالی با اسم حسین آگسید و بد
او دادند حسین چهار صد غزال سر از زبده نمود و فرمود چهار سوقر آفت دادند و بخت احدالی جزا
گرفت و هر یک دلاور بار آور سر گذر با قرار داد میر حسین در ولایتها نوشته بود که بر جا سولانی
باورد عیاری باشد بیاید قلندر خان از یک با چلنفر وارد شد خانه میر حسین از قضایای قلندر
خان مراد حسین کهن نمود و کند راهس نمود حسین عالی از زمین در میان کند رسید قلندر خان
صدای سگ داد او بر کرد دید به مله صد است کند را کشید که حسین بر زبان خورده
بر سینه اش نشاند دست اورا محکمت خوب میوه شد حسین از است حاجت گفت خوب
بگر آمدی حسن گفت این جلب که گفستی گفت مرا قلندر خان میگوید اورا برود و بگفت
مزد چون روز شد بهر امحان و دلاوران حسین آیدند بسیار و طیار و جستجوی او بودند از
با قلندر بعد از مدتی میر حسین اراده نمود که سید ابکت سبای میظر اورا برسد بسیار کشتی
گفت این جلب مرا حسین کرد میگویند کاری به روز کاریت بیارم که در دستها با بار گویند
چون میر حسین صدای حسین آگسید منیب داد که حسین حمل نموده و چند نفر آگست میر حسین زد
بگر نزد شاه حسین حوذا قلندر بهر امحان رسانید چون او را بد خوشنود شد پرسید در این
کجا بودی حسین گفت خلا موفع موس میت بهر امحان که غذی از سولانی حسین بگر نوشت
بسیار خوشحال شد آنت میر حسین با چند نفر که حسین گرفته بدلاوران خود سپرد و بعد از آن
بر حسین صبح بپوش آمد و بد او سا گرفته انداه از نهادش بر آید خواست از اطلاق بیرون آید و او را

حکایت چون بارگاه آراسته شد حسین و اهل بارگاه شد هر چند اگر نظر حسین کرد نمود و دید که
 حسین بد حال است و نمش میبینید هر بعضی مرتضی خواسته بخانه میر حسین دست و مال مردم را
 که بستاری او برده بودند باو زد بار داشته بارگاه اگر آمدند میر حسین سر زیر افکنده حسین را
 بر کرده و قیل و شکم پاره نمود و با کبر نمود گفت ای پادشاه و عده که فرموده یکسال پیشتر که شست
 بنده را مرتضی کنید که دم بکنده شده اگر شکش بسیار با مال است و باج و خراج هفت ساله هند را
 تو می حسین نمود و باز عهده او را بمرحمت امیران رسانید و با حسین کرد تا آن و دلاوردوران قرار داد
 که مستری هر ساله هند و سگان او و پایی تخت شاه عباس بنشینند و حسین دلاور از آن دار کعبه حسین
 قره قیطاس خواست بیایان قره قیطاس ازین کرده آورد حسین با کبر شاه تعلیم نموده و با بحلقه



در کابینه ده خداوردی بازوی او را گرفته و حسین را تشنه سازد که دلاوردوران صلوة فرستاد

ولاوران از اطراف او میروند بسیار خان و شایخچه تبریزین دو سحر را با او میروند
 از دروازه هندوستان پروک آمدند و با صفهان منزل بنزل تا نزد کایت صفهان رسیدند
 خبر شایه بجاس دادند و نزد زاده امیران مسخین و میر باقر نمود که حسین را استقبال نمایند
 میر باقر و ولاوران حسین را استقبال کردند حسین دید که میر باقر میاید پیاده شدند و یکدیگر را



دیدن از نزد حوا رسیدند همه جا آمدند تا اخس صفهان شدند حسین با هفت سانه بلج و
 شریج بند و پیشانی تمام آمد تا به میدان رسید سواره شده تا با بی طالبی قادر مغرب
 رسیدن در بسید و پیش گشت خود را گذرانید شاه او را نوازش نمود و خلعت داد قدومت
 الکفاسه بعین الملک الواسع بن تاریخ ۲۲ تریقه اکرام سینه حرره مع حسن